

اللهم صل علی محمد و آل محمد

شرح چهل حدیث

روح الله الموسوی الخمینی (ره)

حدیث بیست و پنجم: وسوسه و شک



مدرسه دانشجویی قرآن و عترت: دانشگاه تهران

تهران – بلوار کشاورز – خیابان 16 آذر – پلاک 25 – طبقه دوم

88968309 – 09125549844

**الحديث الخامس و العشرون‏**

بسندى المتّصل إلى شيخ المحدّثين و أفضلهم، محمّد بن يعقوب الكلينىّ، رحمه اللّه تعالى، عن محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان، قال ذكرت لأبي عبد اللّه، عليه السّلام، رجلا مبتلى بالوضوء و الصّلاة، و قلت: هو رجل عاقل. فقال أبو عبد اللّه، عليه السّلام: و أىّ عقل له و هو يطيع الشّيطان؟ فقلت له: و كيف يطيع الشّيطان! فقال: سله هذا الّذى يأتيه من أىّ شي‏ء هو، فإنّه يقول لك: من عمل الشّيطان. «1»

ترجمه «عبد اللّه بن سنان گويد ياد كردم براى حضرت صادق، عليه السلام، مردى را كه مبتلا بود به وسوسه در وضو و نماز و گفتم: «او مرد عاقلى است.» حضرت صادق، عليه السلام، فرمود كه « [چه‏] عقلى براى اوست و حال آنكه پيروى شيطان مى‏كند؟» گفتم به آن حضرت: «چگونه پيروى شيطان مى‏كند!» فرمود: «از او سؤال كن اينكه مى‏آيد او را چه چيز است آن، پس همانا مى‏گويد: از عمل شيطان است.»

شرح بدان كه وسوسه و شك و تزلزل و شرك و اشباه آنها از خطرات شيطانيه و القائات ابليسيه است كه در قلوب مردم مى‏اندازد، چنانچه طمأنينه و يقين و ثبات و خلوص و امثال اين‏ها از افاضات رحمانيه و القائات ملكيه است.

و تفصيل اين اجمال به طريق اختصار آن است كه قلب انسانى لطيفه‏اى است كه متوسط است بين نشئه ملك و ملكوت و عالم دنيا و آخرت. يك وجهه آن به عالم‏ دنيا و ملك است، و بدان وجهه تعمير اين عالم كند، و يك وجهه آن به عالم آخرت و ملكوت و غيب است، و بدان وجهه تعمير عالم آخرت و ملكوت نمايد. پس، قلب به منزله آيينه دورويى است كه يك روى آن به عالم غيبت است و صور غيبيه در آن منعكس شود، و يك روى آن به عالم شهادت است و صور ملكيه دنياويه در آن منعكس شود. و صور دنياويه از مدارك حسيه ظاهريه و بعضى مدارك باطنه، مثل خيال و وهم، در آن انعكاس پيدا كند، و صور اخرويه از باطن عقل و سرّ قلب در آن انعكاس پيدا كند. و اگر وجهه دنياويه قلب قوّت گرفت و توجه آن يكسره به تعمير دنيا شد و همّش منحصر شد در دنيا و مستغرق شد در ملاذّ بطن و فرج و ساير مشتهيات و ملاذّ دنياويه، به واسطه اين توجه باطن خيال مناسبتى پيدا كند به ملكوت سفلى كه به منزله ظلّ ظلمانى عالم ملك و طبيعت است و عالم جنّ و شياطين و نفوس خبيثه است.

و به واسطه اين تناسب القائاتى كه در آن شود القائات شيطانيه است، و آن القائات منشأ تخيلات باطله و اوهام خبيثه گردد. و نفس چون بالجمله توجه به دنيا دارد، اشتياق به آن تخيلات باطله پيدا كند و عزم و اراده نيز تابع آن گردد و يكسره جميع اعمال قلبيه و قالبيه از سنخ اعمال شيطانى گردد، از قبيل وسوسه و شك و ترديد و اوهام و خيالات باطله، و ارادات بر طبق آن در ملك بدن كارگر گردد.

و اعمال بدنيه نيز بر طبق صور باطنيه قلب گردد، چه كه اعمال عكس و مثال ارادات، و آنها مثال و عكس اوهام، و آنها عكس وجهه قلوب است، پس، چون وجهه قلب به عالم شيطان بوده، القائات در آن از سنخ جهالات مركبه شيطانيه گردد، و در نتيجه از باطن ذات وسوسه و شك و شرك و شبهات باطله طلوع كرده تا ملك بدن سرايت كند.

و بر اين قياس كه ذكر شد، وجهه قلب اگر به تعمير آخرت و معارف حقه شد و توجه آن به عالم غيب شد، يك نحوه تناسبى با ملكوت اعلى، كه عالم ملائكه و نفوس طيبه سعيده است و به منزله ظلّ نورانى عالم طبيعت است، پيدا كند، و علوم مفاضه به آن از علوم رحمانى ملكى و عقايد حقه، و خطرات از خطرات و القائات الهيه گردد، و از شك و شرك منزه و پاكيزه گردد و حالت استقامت و طمأنينه در نفس پيدا شود، و اشتياقات آن نيز بر طبق علوم آن، و ارادات بر طبق اشتياقات، و بالاخره اعمال قلبيه و قالبيه و ظاهريه و باطنيه از روى ميزان عقل و حكمت واقع شود.

و از براى اين القائات شيطانيه و ملكيه و رحمانيه مراتب و مقاماتى است كه اكنون مناسب نيست تفصيل آن.

و دلالت به آنچه ذكر شد مى‏نمايد بعضى اخبار شريفه مثل آنچه در مجمع البيان از عيّاشى روايت مى‏كند قال:روى العيّاشي بإسناده عن أبان بن تغلب، عن جعفر بن محمّد، عليهما السّلام، قال قال رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله: ما من مؤمن إلاّ و لقلبه في صدره أذنان: أذن ينفث فيها الملك، و أذن ينفث فيها الوسواس الخنّاس. يؤيّد اللّه المؤمن بالملك، و هو قوله سبحانه: «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.»

 «فرمود حضرت صادق، سلام اللّه عليه: فرمود جناب رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله: «نيست مؤمنين مگر از براى قلبش دو گوش است: يك گوش است كه مى‏دمد در آن فرشته، و يك گوش است كه مى‏دمد در آن شيطان وسوسه كن. تأييد مى‏فرمايد خداوند مؤمن را به فرشته، و اين از قول خداى تعالى است كه مى‏فرمايد: «تأييد مى‏فرمايد ايشان را به روحى از جانب خود.»

و في مجمع البحرين، في حديث آخر: إنّه قال: الشّيطان واضع خطمه على قلب ابن آدم، له خرطوم مثل خرطوم الخنزير، يوسوس لابن آدم أن أقبل على الدّنيا، و ما لا يحلّ اللّه. فإذا ذكر اللّه خنس. إلى غير ذلك من الروايات.

**فصل‏**

پس از آنكه معلوم شد از طريق اهل معرفت كه وسوسه از اعمال شيطانيه است،- چنانچه در اين حديث شريف كه اكنون در مقام شرح آن هستيم و ساير احاديث ذكر فرمودند- ناچاريم بيان اين مطلب را از طريق ديگر كه با اذهان عامه نزديكتر و مناسبتر باشد بنماييم. گرچه بيان پيش نزد اهلش مطابق موازين عقليه و ضوابط برهانيه و مطابق ذوق اهل معرفت و مشاهدات اصحاب قلوب است، ولى چون بيان مبتنى بر اصول و قواعدى است كه از حوصله اين اوراق خارج است از آن صرف نظر مى‏نماييم.

پس، گوييم كه شاهد بر اينكه اين وساوس و اعمال از بازيچه‏هاى شيطانى و القائات آن ملعون است و داعى دينى و باعث ايمانى در كار نيست، گرچه به خيال باطل صاحبش باشد، آن است كه آن مخالف با احكام شريعت و اخبار و آثار اهل بيت عصمت و طهارت است. مثلا در اخبار متواتره از طريق اهل بيت عصمت، عليهم السلام، وارد است كيفيت وضوى رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، كه با يك غسله بوده . و از ضروريات فقه است اجزاء يك غرفه از براى وجه، و يك غرفه براى غسل دست راست، و يكى براى دست چپ. و اما با دو غرفه يا دو غسله محل خلاف است، حتى از صاحب وسائل استفاده شود فتواى به عدم جواز، يا تأمل در عدم جواز. و از بعضى ديگر نقل خلاف شده است، گرچه جواز دو غسله نيز محل تأمل نيست، و شهرت عظيمه و اخبار كثيره دلالت بر استحباب آن دارد، ليكن بعيد نيست افضليت يك غسله، منتها غسله‏اى كه شاداب كند محل را. [و ليكن‏] با سه غسله يعنى سه دفعه شستن، به طورى كه در هر دفعه موضع غسل را آب فرا گيرد، بلا اشكال بدعت و حرام و مبطل وضو است اگر با فضل آن مسح كند.و در اخبار اهل بيت، عليهم السلام، وارد است كه غسل سوم بدعت است، و هر بدعتى در آتش است.

در اين صورت، اين شخص جاهل وسواسى كه بيشتر از ده مرتبه غسل محل وضو را مى‏كند، و در هر مرتبه با دقت آب را به تمام عضو مى‏رساند، بلكه اوّل محل را خوب تر مى‏كند كه آب جريان تمام پيدا مى‏كند و غسل شرعى حاصل مى‏شود، پس از آن مكرر در مكرر اين عمل را انجام مى‏دهد، با چه ميزان بايد آن را منطبق كرد؟ آيا مطابق كدام حديث يا كدام فتواى فقيه است؟ بيست سال يا بيشتر بدبخت با همچو وضوى باطلى نماز كرده و پاى مردم كمال قدس و طهارت به حساب آورده است! شيطان با او بازى مى‏كند و نفس امّاره بالسوء او را گول مى‏زند، با اين وصف ديگران [را] تخطئه مى‏كند و خود را به صواب مى‏داند.

آيا چيزى كه مخالف نصّ متواتر و اجماع علما است، بايد آن را از شيطان حساب كرد يا از كمال طهارت نفس و تقوا؟ اگر از كمال تقوا و احتياط در دين است، چه شده است كه بسيارى از اين وسواسيهاى بيجا و جاهلهاى متنسك راجع به امورى كه احتياط لازم يا راجح است احتياط نمى‏كنند؟ تا كنون كى را سراغ داريد كه شبهات راجع به اموال وسواسى باشد؟ **تا كنون كدام وسواسى عوض يك مرتبه زكات يا خمس چند مرتبه داده باشد؟**

و به جاى يك مرتبه حج چند مرتبه رفته باشد؟ و از غذاى شبهه‏ناك پرهيز كرده باشد؟ چه شد كه «اصالة الحلّيّة » در اين مورد محكّم است و «اصالة الطهارة» در باب خود حكم ندارد؟! با آنكه در باب حلّيّت اجتناب از شبهات راجح است، و احاديث شريفه، مثل حديث «تثليث» دلالت بر آن دارد، ولى در باب طهارت عكس آن را دارد. يكى از ائمه معصومين، سلام اللّه عليه و عليهم، وقتى كه براى قضاى حاجت‏ مى‏رفتند، با دست مبارك به رانهاى مبارك آب مى‏پاشيدند كه اگر ترشح شد معلوم نشود.

اين بيچاره كه خود را مقتدى به اين امام معصوم مى‏داند و احكام دين خود را از آن سرور اخذ مى‏كند، در وقت تصرف در اموال از هيچ چيز [پرهيز] نمى‏كند، از غذايى كه با اتّكال «اصالة الطهارة» مى‏خورد، پس از خوردن دست و دهان خود را تطهير مى‏كند! در وقت خوردن به اصالة الطهارة تمسك مى‏كند، پس از غذا مى‏گويد همه چيز نجس است! و اگر از اهل علم به گمان خودش باشد، جواب مى‏دهد مى‏خواهم با طهارت واقعى نماز بخوانم. با آنكه مزيت نماز با طهارت واقعى تاكنون معلوم نشده، و از فقها، رضوان اللّه عليهم، از آن اسمى نديديم! اگر اهل طهارت واقعى هستى، چرا اهل حلّيّت واقعى نيستى؟ فرضا كه طهارت واقعى مى‏خواهى تحصيل كنى، آيا ده مرتبه در آب كر و جارى شستشو كردن چيست؟ با آنكه در آب جارى يك مرتبه و در آب كر- در غير بول يا بعضى نجاسات ديگر- يك مرتبه، و در بول نيز على المشهور يك مرتبه كفايت مى‏كند، و دو مرتبه اجماعا كافى است، پس چندين مرتبه شستن نيست مگر از تدليسات شيطان و تسويلات نفس. و چون امرى است بيمايه آن را سرمايه قدس فروشى مى‏كنند! از اين‏ها بدتر و فضيحتر وسوسه بعضى است در نيّت نماز و «تكبيرة الاحرام»، زيرا كه در آن مرتكب چندين محرّم مى‏شوند و خود را از مقدسين محسوب مى‏دارند و با اين عمل براى خود مزيت قائل مى‏شوند! در اين نيّت كه تمام اعمال اختياريه را بدون آن نمى‏توان اتيان كرد، و يكى از امورى است كه لازمه اعمال اختياريه است و انسان نمى‏تواند يكى از اعمال عباديه يا غير عباديه را بدون آن اتيان كند، با اين وصف، به اختلاف شيطنت آنها و تسلط شيطان بر آنها، از يك ساعت تا چند ساعت گاهى گرفتار حصول اين امر ضرورى الوجود هستند و آخر الامر حاصل نمى‏شود! آيا اين امر را بايد از خطرات شيطانيه و اعمال ابليس لعين دانست كه اين بيچاره را افسار كرده و امر ضرورى را بر آن مختفى نموده و او را مبتلا به محرّمات كثيره، از قبيل قطع صلاة و ترك آن و گذشتن وقت آن، نموده، يا از طهارت باطن و قدس و تقوا بايد محسوب داشت؟

و از شئون وسوسه يكى اقتدا نكردن به كسانى است كه به حكم نصّ و فتوا محكوم به عدالت هستند و ظاهر آنها صالح و به اعمال شرعيه مواظب هستند و باطن آنها را خداوند عالم است و تفتيش از آن لازم نيست، بلكه جايز نيست، با اين وصف، شخص وسواسى را شيطان مهار مى‏كند و در گوشه مسجد از جماعت‏ مسلمين كناره گرفته فرادى نماز مى‏خواند! و معلل مى‏كند عمل خود را به اينكه شبهه مى‏كنم به دلم نمى‏چسبد! ولى در عين حال از امامت مضايقه ندارد! با آنكه كار امامت سخت‏تر و جاى شبهه در آن بيشتر است، ولى چون موافق هواى نفس است در آن شبهه نمى‏كند! .

و از شئون وسوسه، كه ابتلاى به آن زيادتر است، وسوسه در قرائت است كه به واسطه تكرار آن و تغليظ در اداى حروف آن گاهى از قواعد تجويديه خارج مى‏شود، بلكه صورت كلمه بكلى تغيير مى‏كند! مثلا «ضالّين» را به طورى ادا مى‏كند كه به قاف شبيه مى‏شود! و حاء «رحمن و رحيم» و غير آنها را به طورى در حلق مى‏پيچد كه توليد صوت عجيبى مى‏كند! و بين حروف يك كلمه را منفصل مى‏نمايد به طورى كه هيئت و ماده كلمه بكلى به هم مى‏خورد و از صورت اصلى خود منسلخ مى‏شود.

بالاخره نمازى كه معراج مؤمنين و مقرّب متقين و عمود دين است از جميع شئون معنويه و اسرار الهيه آن غفلت شده و به تجويد كلمات آن پرداخته، و در عين حال از تجويد كلمات سر به فساد آنها درآورده به طورى كه به حسب ظاهر شرع نيز مجزى نخواهد بود. آيا با اين وصف اين‏ها از وساوس شيطان است، يا از فيوضات رحمن كه شامل حال وسواسى مقدس نما شده است؟ اين همه اخبار درباره حضور قلب و اقبال آن در عبادات وارد شده، بيچاره چيزى را كه از حضور قلب علما و عملا فهميده است همان وسوسه در نيّت و كشيدن مدّ «وَ لا الضّالّين» را بيش از اندازه مقرره و كج نمودن چشم و دهان و غير آن را در وقت اداى كلمات [است‏]! آيا اين‏ها مصيبت نيست كه انسان از حضور قلب و معالجه تشويش خاطر سالهاى سال غافل باشد و اصلا در صدد اصلاح آن نباشد و آن را شأنى از شئون عبادت نداند و طريق تحصيل آن را از علماى قلوب ياد نگيرد و آن را عمل نكند، و به اين اباطيل، كه به نصّ كتاب كريم از خنّاس لعين و به نصّ صادقين، عليهم السلام، از عمل شيطان است و به فتواى فقها عمل به واسطه آن باطل است، بپردازد، سهل است، آنها را از شئون قدس و طهارت به شمار آورد؟!.

و گاهى مى‏شود كه وسوسه در انسان پيدا مى‏شود يا زياد مى‏شود به واسطه آنكه جاهلان مثل خود آن را براى او در عداد فضايل به شمار آورند. مثلا از ديانت و قدس و تقواى او تعريف مى‏كنند كه اين شخص از بس متدين و مقدس است وسواسى شده است! با اينكه وسوسه ربطى به ديانت ندارد، بلكه مخالف دين و از جهل و نفهمى است، ولى چون حقيقت امر را به او نگفتند و از او احتراز نكردند و او را سرزنش‏ ننمودند، بلكه از او مدح و ثنا كردند، اين عمل شنيع را تعقيب كرده تا به حد كمال رسانده و خود را ملعبه شيطان و جنود آن قرار داده و از ساحت قدس مقربين دور كرده است.

پس اى عزيز، اكنون كه معلوم شد عقلا و نقلا اين وساوس شيطانى است و اين خطرات از عمل ابليس است كه اعمال ما را باطل و دل ما را از حق تعالى منصرف مى‏كند، و شايد به اين وسوسه در عمل قانع نشود و شاهكار خود را به كار برد و وسوسه در عقايد و ديانت در شما ايجاد كند و به صورت دين شما را از دين خدا خارج كند و در مبدأ و معاد مردد نمايد و به شقاوت ابدى برساند، و امثال شما را كه از راه فسق و فجور نمى‏تواند اغوا كند و به ضلالت بكشاند از طريق عبادات و مناسك پيش آمده اوّل اعمال و افعالى را كه بايد به وسيله آنها به قرب الهى و معراج قرب حق تعالى نائل شد، بكلى ضايع و باطل كرده اسباب بعد از ساحت مقدس ربوبى جلّ شانه و قرب به ابليس و جنود آن شده، و بالاخره بيم آن است كه با عقايد شما بازى كند، بايد هر طورى شده است و با هر رياضتى است درصدد معالجه آن برآييد.

**فصل**‏

بدان كه علاج اين مرض قلبى، كه بيم آن دارد كه انسان را به هلاكت ابدى و شقاوت سرمدى برساند، چون ساير امراض قلبيه با علم نافع و عمل بسى سهل و آسان است. ولى انسان بايد اوّل خود را مريض بداند، پس از آن خودش در صدد علاج بر مى‏آيد، ولى عيب كار آن است كه شيطان به طورى مقدمات را براى اين بيچاره مرتب كرده كه خود را مريض نمى‏داند، بلكه ديگران را منحرف از راه و غير مبالى به دين مى‏داند! اما طريق علم، پس تفكر نمودن در اين امورى است كه ذكر شد.

انسان خوب است اعمال و افعالش از روى تفكر و تأمل باشد. فكر كند آيا اين عملى كه مى‏كند و مى‏خواهد مرضىّ خداوند تعالى باشد از كجا و از كى اخذ مى‏كند كه كيفيت آن بايد چنين و چنان باشد. معلوم است عوام از مردم از فقها و مراجع تقليد آنها از كتاب و سنت و طرق اجتهاديه، كيفيت عمل را به دست مى‏آورند، پس، ما وقتى كه مراجعه كنيم به كتب فقها، از عمل وسواسى تكذيب شده و بعضى از اعمال او را باطل شمرده‏اند، و وقتى كه مراجعه كنيم به احاديث شريفه و كتاب الهى، مى‏بينيم كه عمل او را از شيطان شمرده‏اند و سلب عقل از صاحبش فرموده‏اند. پس، در اين‏ صورت انسان عاقل اگر شيطان بر عقلش مسلط نشده باشد و قدرى تأمل و تفكر كند، بايد بر خود حتم كند كه دست از اين عمل فاسد بردارد و در صدد برآيد كه عمل خود را تصحيح نمايد كه مرضىّ حق تعالى باشد.

و لازم است هر كس در خود شائبه اين امر را يافت، به مردم معمولى مراجعه كند و عمل خود را عرضه بر علما و فقها دارد و استفسار از آنها كند كه آيا مبتلا به مرض وسواس است يا نه. زيرا كه بسيار اوقات انسان وسواسى از حالت خود غافل است و خود را معتدل و ديگران را بى‏مبالات مى‏داند، ولى اگر قدرى فكر كند، اين عقيده را نيز مى‏فهمد از شيطان و القائات آن خبيث است، زيرا كه مى‏بيند علماء و دانشمندان بزرگ، كه به علم و عمل آنها عقيده‏مند است، بلكه مراجع تقليد مسلمين، كه مسائل حلال و حرام را از آنها اخذ مى‏كند، عملشان بر خلاف اوست، و نتوان گفت كه نوع متدينين و علما و بزرگان دين مبالات به دين خدا ندارند و شخص وسواسى فقط مقيد به ديانت است.

و پس از آنكه علما فهميد، لازم است اصلاح عمل. وارد مرحله عمل شود. و عمده در عمل آن است كه بى‏اعتنايى كند به وسوسه شيطانى و خيالاتى كه به او القا مى‏كند. مثلا اگر مبتلا به وسوسه در وضوست، به رغم شيطان يك غرفه آب استعمال كند. لابد شيطانش مى‏گويد كه اين عمل صحيح نيست. جواب او را بدهد كه اگر عمل من درست نيست، پس بايد عمل رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، و ائمّه طاهرين عليهم السلام، و جميع فقها درست نباشد.

رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، و ائمه هدى، عليهم السلام، قريب سيصد سال وضو گرفتند، و به حسب اخبار متواتره كيفيت وضوى آنها همين طور بود، پس اگر عمل آنها باطل بود، بگذار عمل من نيز باطل باشد. و اگر مقلد مجتهدى هستى، به شيطان جواب بده: من اين طور عمل مى‏كنم به رأى مجتهد، اگر وضوى من باطل باشد، خداوند از من مؤاخذه نمى‏فرمايد و به من حجتى ندارد. و اگر ملعون تشكيك در رأى مجتهد كرد كه او چنين نفرموده، كتب آنها در دست است باز كن و نشان او بده. چندين مرتبه كه اعتنا به قولش نكردى و به خلاف رأى او رفتار كردى، البته از تو مأيوس مى‏شود، و اميد است كه معالجه قطعى مرضت بشود، چنانچه در احاديث شريفه اين معنى مذكور است:

فعن الكافى بإسناده عن زرارة و أبي بصير، قالا: قلنا له: الرّجل يشكّ كثيرا في صلاته حتّى لا يدري كم صلّى و لا ما بقى عليه؟ قال: يعيد. قلنا: فانّه يكثر عليه‏ ذلك، كلّما أعاد شكّ. قال: يمضي في شكّه. ثمّ قال: لا تعوّدوا الخبيث من أنفسكم بنقض الصّلاة، فتطمعوه، فإنّ الشّيطان خبيث يعتاد لما عوّد. فليمض أحدكم في الوهم، و لا يكثرنّ نقض الصّلاة، فإنّه إذا فعل ذلك مرّات، لم يعد إليه الشّكّ. قال زرارة: ثمّ قال: إنّما يريد الخبيث أن يطاع، فإذا عصى، لم يعد إلى أحدكم.»

 «زراره و أبو بصير گفتند: «گفتيم به او (يعنى به حضرت باقر يا حضرت صادق عليهما السلام) كه مردى شك مى‏كند بسيار در نمازش، حتى اينكه نمى‏داند چه قدر نماز كرده و چقدر به عهده او باقى است؟» فرمود: «اعاده كند.» گفتيم: «همانا براى او زياد اتفاق مى‏افتد، هر وقت اعاده مى‏كند شك مى‏نمايد.» فرمود: «بگذرد در شكّش.» (يعنى اعتنا به شك نكند.) پس از آن فرمود: «عادت ندهيد آن پليد را به خودتان در شكستن نماز، پس به طمع اندازيد او را، زيرا كه شيطان پليد است و عادت دارد به چيزى كه عادت داده شد. يعنى، هر آينه بگذرد هر يك شما در شك و اعتنا نكند و زياد نشكند نماز را. همانا اگر چند مرتبه چنين كرد، شكّش عود نمى‏كند.» زراره گفت پس از آن فرمود: «جز اين نيست كه آن خبيث مى‏خواهد اطاعت شود، پس وقتى­كه عصيان شد، عود نمى‏كند به سوى هيچيك شما.»

و بإسناده عن أبي جعفر، عليه السّلام، قال: إذا كثر عليك السّهو، فامض في صلاتك، فإنّه يوشك أن يدعك. إنّما هو من الشّيطان.» [1]

البته وقتى مدتى مخالفت او را كردى و اعتنا به وسواس او نكردى، طمعش از تو بريده مى‏شود، و حالت ثبات و طمأنينه نفس عود مى‏كند. ولى در خلال اين مخالفت، تضرع و زارى به درگاه حق تعالى كن و از شرّ آن ملعون و شرّ نفس به آن ذات مقدس پناه ببر و استعاذه نما به ذات مقدس، البته دستگيرى از تو مى‏فرمايد.

چنانچه در روايت كافى نيز استعاذه از شيطان دستور داده شده: بإسناده عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: أتى رجل النّبيّ، صلّى اللّه عليه و آله، فقال: يا رسول اللّه أشكو إليك ما ألقي من الوسوسة في صلاتي حتّى لا أدري ما صلّيت من زيادة أو نقصان. فقال: إذا دخلت في صلاتك، فاطعن فخذك الأيسر بأصبعك اليمنى المسبّحة، ثمّ قل: «بسم اللّه و باللّه»، توكّلت على اللّه، أعوذ باللّه‏ السّميع العليم من الشّيطان الرّجيم.» فإنّك تنحره و تطرده. «1»

 «حضرت صادق، عليه السلام، فرمود آمد مردى خدمت رسول خدا- صلّى اللّه عليه و آله، گفت: «يا رسول اللّه شكايت مى‏نمايم به تو از آنچه القا مى‏شود به من از وسوسه در نمازم، حتى اينكه نمى‏دانم چقدر نماز كردم از زياده يا كمى.»

فرمود: «وقتى داخل نماز شدى، بزن با انگشت سبّابه دست راستت به ران پاى چپت، پس بگو: «بسم اللّه ...» پس همانا دور كنى و طرد كنى او را.» و الحمد للّه أوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا، و الصّلاة و السّلام على محمّد و آله الطّاهرين.